

# تاریخ تجارت برده از آفریقا به اروپا از دهه های ۱۴۴۱ تا ۱۹۵۰ تجارت برده و نژادپرستی بعنوان خاستگاه سرمایه داری

نویسنده: ماریو سوزا

مترجم: پیام پرتوی

[http://www.mariosousa.se/Slavhandeln\\_och\\_rasisem\\_som\\_kapitalismens\\_vagga.html](http://www.mariosousa.se/Slavhandeln_och_rasisem_som_kapitalismens_vagga.html)

## ساحل شرق آفریقا و پرتقالیها

تقریباً همزمان با آن حوادث حیرت آور که به نابودی کنگو انجامید، پرتقالیها از طریق دریا با هندوستان ارتباط ایجاد نمودند. اولین سفر واسکو دا گاما در سال ۱۴۹۷ آغاز شد. او در دسامبر ۱۴۹۷ از دماغه آفریقا عبور کرد، در آغاز ۱۴۹۸ ساحل شرقی آفریقا و در ۲۰ می ۱۴۹۸ به کلکته وارد شد. (خانواده سلطنتی از طریق فتوای پاپ انحصار راه دریایی به هندوستان را بدست آورده بود، فقط باید سوال کرد که چرا)

واسکو داگاما با دریافت ماموریت از جانب خانواده سلطنتی پرتقال از منطقه بازدید کرد. او در سواحل شرقی با بسیاری از شهرهای ساخته شده از سنگ، با بنادر و دریانوردی پر جنب و جوشی برخورد نمود که توسعه و رفاه آنها بهتر از شهرهای آنزمان اروپا بودند. این شهرها، کیلوا، مومباسا، زنجیبار، براوا، Quelimane و بسیاری دیگر نتیجه رابطه ای طولانی میان آفریقاییان، اعراب، هندیان و حتی مسافران از راه دور آمده ی چینی، بودند.

واسکو دا گاما در سال ۱۵۰۲ به ساحل شرقی آفریقا و اقیانوس هند بازگشت، اما اینبار با فرمائی از جانب خانواده سلطنتی پرتقال برای بدست گیری کنترل تجارت تمام منطقه. هیچکس اجازه خرید کالاهای هندی، عربی و یا آفریقایی را نداشت، در ادامه تنها انحصار پرتقالی اعتبار داشت. پادشاه پرتقال اجازه انجام این کار را از پاپ دریافت نموده بود!

پادشاه پرتقال قبل از هر چیز خواهان بدست آوردن ادویه جات و دیگر کالاهای هندی بود. واسکو دا گاما این ماموریت را دریافت نمود: که تمام شهرها، مراکز تمدن در ساحل آفریقا را تسخیر و قدرت خود را بر سراسر هندوستان اعمال نماید.

پرتقالیها تحت فرمان واسکو داگاما بیرحم بودند. آنها دارای قدرت نظامی پیشرفته تر و از توپها و آتش سلاح خود بمنظور نابود نمودن کامل و به زانو درآوردن شهرها در شرق آفریقا و ساحل هندوستان بهره برداری نمودند. واسکو داگاما هنگامیکه در سفر دوم خود به هندوستان آمد در مورد متوقف نمودن روابط تجاری با اعراب هشدار را به شاهزاده کلکته ابلاغ نمود. «تمام اعراب را اخراج کن»، گاما مطالبه نموده بود.

شاهزاده هندی بمنظور انجام مذاکره تلاش نمود، اما واسکو داگاما خواهان اطاعت کامل بود. او تاجران و هر که را که به چنگش افتاد به اسارت گرفت، دستها، پاها و سرهای آنان را برید و قسمتهای بریده شده را به تیر و بادبان کشتی آویزان کرد. او بخشی از آن قسمتهای جدا شده را، با این خبر که میتوانست با آنها خورشید زردچوبه درست کند، برای شاهزاده ارسال نمود.

در خلال سال ۱۴۰۰ اعراب و هندیان با یکدیگر به روشی متمدنانه معامله نموده و هیچیک از آنان، هیچگاه، این چنین خشونتی را تجربه ننموده بودند. پرتقالیها در عرض ده سال با استفاده از خشونتی بیرحمانه و خونین شهرهایی را که ساخت و ساز آنان صدها سال بطول انجامیده بود نابود نمودند. فتح کیلوا، این مروارید آفریقا در اقیانوس هند، را میتوان بعنوان مثالی با ارزش بمنظور تشریح مسئله مورد استفاده قرار داد. افتخار حمله خونین به کیلوا بر عهده شاگرد گامز، دریاسالار فرانسیکسو آلمیدا، نهاده شد. او اسکادران خود را در بندر کیلوا مستقر و با ارتش خود به خشکی رفت.

آلمیدا با مقاومتی از جانب مردم شگفت زده مواجه نشد. پس از آلمیدا و سربازان، معاون کلیسا و راهبان فرانسیکسو آمدند. آنها دو صلیب را با خود حمل میکردند و در حال خواندن Te Deum در تشییع جنازه شرکت کردند، در کنار پادشاه کیلوا صلیبها را بر روی زمین گذاردند و دریاسالار آلمیدا برای تمام حاضران، سربازان و راهبه ها، دعایی خواند.

پس از خاتمه نماز پرتقالیها غارت تمام منابع و مواد غذایی کیلوا را آغاز نمودند. افرادی که قادر به فرار نبودند در معرض خشونت بیرحمانه ای قرار گرفتند. پرتقالیها هر گونه تلاش برای مقاومت را با زدن گردن متوقف نمودند و دو روز بعد شهر را به آتش کشیدند. این حمله برای پرتقالیهای غارتگر، در تشابه با بقیه غارتهای و کشتارها، کاملاً قانونی بود. آنها اجازه پاپ را دریافت و از پیش بخاطر گناهانشان مورد بخشش قرار گرفته بودند!

پرتقالیها جنگ و انحصار تجارت بر روی اقیانوس هند را برنده شدند اما جنگ تلاشی و ناپدید شدن تجارت را با خود به همراه آورد. پس از آن پرتقالیها قادر به راه اندازی دوباره تجارت نشدند، شهرهای آفریقایی و تمدنها در ساحل شرقی آفریقا سقوط کردند و مردم آن در تجارت برده هلاک گشتند. نسل بعدی اروپاییانی که به این مناطق آمدند فقط موفق به دیدن چیزی شدند که انسانهای غیرمتمدن پست تر نامیدند

## اشراف اروپا و نژاد پرستی

اولین خانواده سلطنتی در اروپا که بدنبال شکار برده در دریاها براه افتاد خانواده سلطنتی پرتغال بود اما توسط بقیه سرعت دنبال شدند. اسپانیا، هلند، انگلیس، فرانسه، پروس، دانمارک و سوئد نیز بشدت بر روی تجارت در آفریقا، که در اغلب موارد فقط شامل تجارت با برده میشد، سرمایه گذاری نموده بودند.

خانواده های سلطنتی اروپا و دیگر سلاطین اقتصادی از جمله کلیسای مسیحی، سود حاصله از مبالغ سرمایه گذاری شده را درخواست مینمودند، درخواستی که مطلقا به معنای افزایش مداوم تجارت برده بود. کشتیهای بیشتری بر روی دریاها و بعدها، حتی، اقیانوس هند براه افتادند. شکار انسان در آفریقا بصورت فوق العاده ای، با نتایج فاجعه بار برای جوامع آن، افزایش یافت، اما سرمایه گذاران ثروتمند شدند.

میتوان اینگونه تصور نمود که همه اینها برای این حکومتها امری بدیهی بود. میتوان اینگونه تصور نمود که اشراف اروپایی بر علیه آن تجارت کثیف با مقاومتی در میان مردم اروپا برخورد ننمودند. اما اینچنین نبود. این تصور که سفیدها، بعنوان یک گروه، با یکدیگر بر علیه سیاهان متحد بودند، که هیچ مخالفتی بر علیه تجارت برده وجود نداشت، بصورت گسترده ای رایج شده است. این به عدم دارا بودن دانشی باز میگردد که ما از کتابهای تاریخی مدارس آموخته ایم.

در کشورهایی که در گذشته به تجارت برده مشغول بودند کدام کتاب تاریخی تاریخ تجارت برده را بصورتی تقریبا منطقی مطرح نموده است؟ چه زمانی به تجارت برده ارزشی اساسی داده خواهد شد، ارزشی که آن در دهه های ۱۵۰۰ تا دهه های پایانی ۱۸۰۰، در خلال توسعه جامعه سرمایه داری که ما در حاضر تحت آن زندگی میکنیم، داشت؟ بطور معمول در جوامع امروزی اینچنین است که از تجارت برده تنها بصورتی گذرا، بعنوان پدیده ای ناچیز، سخن به میان آورده میشود.

بیاید به مثالی کاملا جدید از پرتقال نظری بیفکنیم. در حال حاضر در پرتقال بخاطر پانصدمین سالگرد - ه به اصطلاح «اکتشافات» پرتقال مراسم جشنی در جریان است. مراسم از پذیراییها، کنفرانسها، نمایشگاهها، چاپ و نشر کتاب غیرو غیرو تشکیل میشود. کشیشان، پزشکان و استادان سخنرانی، بحث و گفتگو میکنند و مینویسند، البته با دریافت دستمزدی بسیار خوب. اما از تجارت برده تقریبا هیچ سخنی به میان نمیاید و هنگام آمدن، با اینحال زمانی باید بیاید، تنها بعنوان پدیده ای بی اهمیت و بدون پیامد میاید. مردم پرتقال از حوادث آفریقا در خلال این ۵۰۰ سال چه دانش و برداشتی بدست میاورند؟ تصویری کاملا کاذب!

در مورد تجارت برده همین رابطه در میان رهبران کشورهای اروپایی نیز رایج است. طبقه اشراف فعلی و ارباب تاجران اشراف برده آزمان هستند و بمنظور پنهان نمودن حقیقت برای شهروندان خود، برای ما، بهترین تلاشهای خود را بکار خواهند گرفت. این ما هستیم که باید به تبلیغات طبقه اشراف توجه و در جهت کشف حقایق در مورد گذشته ها تلاش نماییم. این بر عهده ماست که توجه نموده و از کسانی که میخواهند ما را به اینکه تمام مردم اروپا در مورد تجارت برده دارای موضع واحدی بودند، اینکه مردم اروپا در تجارت برده منافع مشترکی داشتند، که در جنایت بر علیه مردم آفریقا همگی به یک میزان گناهکارند، حذر نماییم.

اروپا در قرون وسطی نیز یک جامعه طبقاتی بود. در میان مردم در مورد توسعه جامعه مورد علاقه، در پیوند با منافع طبقات مختلف، نظرات مختلف وجود داشت. اینکه ما در حال حاضر تقریباً فقط از نظرات اشراف آزمان با خبر میشویم، حتی مسائل مرتبط با تجارت برده، به این مربوط میشود که طبقه اشراف دارای ابزاری بودند که برای انتشار نظراتشان و معتبر جلوه دادن آنان مورد نیاز بود. آنها پلیس، کشیش، ارتش، زندان، قاضی و مبلغانی از انواع مختلف داشتند، هر چیزی که بخشی از دولت بود. تمام اینها جامعه را تحت سلطه داشتند و جای پای از خود باقی گذارده اند.

اما بودند افرادی که مخالف تجارت برده و ستم جاری در اروپا بودند. این افراد امکانات ناچیزی را برای بیان نظرات خود کسب و بسیاری از آنان فصول و زمینه های ناشناخته ای هستند برای عموم مردم. حتی در میان طبقه اشراف، وجود داشتند صاحب منصبان و کشیشان، موارد استثنایی در قاعده، که با جنگ و تجارت برده در آفریقا مخالف بودند و بر خلاف منافع طبقاتی خود عمل مینمودند.

برخلاف افرادی که سواد خواندن و نوشتن نداشتند، که بجز خلاصه ای از داستانهای طبقه اشراف جای پای از خود برجای نگذارده اند، مخالفان در میان طبقه اشراف از این امکان برخوردار بودند که بمنظور نوشتن نظرات خود بفرم دیگری فرمان بدهند. ما بدین طریق از وجود آنان با خبر شده ایم. در اینجا ارائه مثالی ضرورت میابد، یقیناً یکی از اولین مخالفان سلاخی طبقه اشراف اروپا در آفریقا.

نام او João، برادر هنریک/دریانورد، بود. نویسنده، روی دی پینا، دیدگاه João را نسبت به جنگ در آفریقا که پرتقال بر علیه مورها، به عبارت دیگر مردم آفریقای شمالی، براه انداخته بود، مینویسد. به آنجا بر خلاف مردمی که به ترک خانه و باغهای خود تمایل نداشتند، نجبا داوطلبانه میرفتند.

João بر این عقیده بود که اگر جنگ در خدمت خدا عمل مینماید «آنانی که به انجام آن مبادرت میورزند نباید چنین نیاتی داشته باشند، برخی بخاطر کسب افتخار و برخی بخاطر

ثروت و مزایا، سربازان و دیگران به باور آنان خیانت میکنند، این غم انگیز است، گناه آنکسی که مادران را با چنین نیتی میکشد کمتر از گناه آنکسی نیست که یک مسیحی را میکشد، چگونه میتوان در خدمت خدا عمل نمود همزمان تعداد زیادی روح را به شیطان داد؟ این بیش از اینکه خدمت باشد عدم خدمت است، مطمئناً چنین است».

مدرک و دلیلی جالب، فقط جای تاسف است که ما نفهمیدیم: مردمی که خواهان ترک خانه های خود نبودند در مورد جنگ چه نظری داشتند. طبقه اشراف بمنظور مقابله با این افراد مخالف، جریانات در جامعه و رایج نمودن نقطه نظراتشان از کلیه امکانات خود در دستگاه دولتی بهره برداری مینمودند. در این زمینه برای درک ظهور نژاد پرستی، مسئله مبلغان طبقه اشراف بسیار جالب است.

این مبلغان، تحت کنترل خانواده های سلطنتی اروپا و دفاتر مرکزی مالی، از جمله در میان دانشمندان، نماینده گان حکومتی در مدارس، دانشگاه و کلیسای مسیحی وجود داشتند، پیش داوریه را گسترش داده و اساسی «علمی» و «اخلاقی» به آنان میدادند. با بیان آنها میتوان علل ظهور نژاد پرستی علیه مردم سیاه را هر چه بهتر درک نمود. در اینجا چند مثال:

## گسترش نژاد پرستی توسط کلیسای مسیحی

یکی از اولین منابعی که توسط عبارات و تصاویر زندگی و سنن آفریقایی را توصیف مینماید متنی است از پدر کاوازی، یک مبلغ ایتالیایی اهل کاپوسن، منتشر شده در سال ۱۶۸۷. کاوازی در داستان خود به توهمات و پیش داروریهایی که مدت زمانی دراز در اروپا در مورد قاره آفریقا وجود داشته است حقانیت بخشیده و آنان را هر چه بیشتر توسعه میدهد. وی برای مثال با شرح جزییات آفریقاییان را مردمی توصیف مینماید با اشتهای خوب برای گوشت انسان، با تصاویری از همجنس خواری که در آن انسانها قطعه قطعه و وعده غذایی از قسمتهای بدن انسان آماده میشود.

پدر کاوازی/بیگناه آفریقاییان را بعنوان انسانهایی دائماً در حال جنگ، با شمار فراوانی قربانی، توصیف مینماید. او نوشت: «این مردم بیش از حد تصور شبیه حیوان هستند تا انسان. در میان این بربرها وظیفه رقص نه نشان دادن مهارت شخص هنرمند در حرکات بدن یا حرکات سریع بلکه هدف تنها ارضاء تمایلات شهوانی است». تنها میتوان تصور نمود که چنین کتابی در آنزمان اروپا چه تأثیری از خود برجای نهاد.

اما پدر کاوازی تنها فردی نبود که برای چنین عقایدی تبلیغ مینمود. واقعیت اینست که مبلغان اصلی در واقع پاپهای واتیکان بودند. همانطور که در گذشته گفته شد این پاپها بودند که با نفوذ اخلاقی بزرگ و فتوای خود به طبقه اشراف سفید اروپا این حق را اعطاء نمودند که در آفریقا «حمله و تسخیر کنند، مسلمانان، مشرکان و دیگر کافران و دشمنان مسیح را مورد ستم قرار داده، اموال و سرزمینشان را مصادره و آنان را به بردگی ابدی محکوم نمایند». پاپها در ضمن به شرکت کننده گان در جنگ و فتوحات در آفریقا «بخشش کامل برای تمام گناهانشان اعطاء نمودند».

میتوان اینها را بعنوان اظهارات شخصی، ارائه شده توسط پاپها در دهه های ۱۴۰۰، تصور نمود. اما اینچنین نبود! در جریان هر جنگی و فتحی پاپها پیشاپیش بیانیه ی «بخشش کامل برای تمام گناهان» را توزیع مینمودند. اینها مشخصه اعمال کشیشان، راهبه ها و سربازان طی صدها سال بوده است. در واقع هیچیک از ۵۶ پاپ، از ۱۴۴۷ تا به امروز، هیچگاه، نه فتاوی صادر شده ای را که سیاه پوستان آفریقایی را به جانورانی وحشی مبدل نمود، که تنها برای کشتن و یا محکوم شدن به بردگی ابدی ساخته شده اند، غیر قانونی اعلام کرده و نه از آنها فاصله گرفته است. در صورت جدی گرفتن تشریفات کلیسا در واقع این فتاوی کتیف همچنان معتبرند.

اقدامات پاپها اهمیت فراوانی برای مردم اروپا و جهان آنان داشت. اما برای اقدامات کشیشان در آفریقا و نقطه نظرات آنان نسبت به آفریقاییان اهمیت پاپها بیش از اینها بود. افراد مایل به درک عمیق مطلب و مطالعه تاریخ آفریقا، تصویر کاملاً متفاوتی از فعالیتهای کلیساها، چیزی بجز آنچه که کلیساها به نشان دادن تمایل دارند، بدست خواهند آورد.

کشیشان و مبلغان همواره با فاتحان همکاری نموده و پیش داوریهایی آنان را نسبت به انسانهایی که رنگ پوستی متفاوتی داشتند مورد ستایش قرار میدادند. از همان اوایل دهه ۱۵۰۰ در میان روحانیون در آفریقا درک عمومی این بود که «تبلیغات مذهبی باید توسط شمشیر و میله آهنی انجام شود».

کشیش یسوعیون، آنچیتا (مقدس اعلام شده در سال ۱۹۸۰ توسط پاپ جان پل دوم) در نامه ای متعلق به ۱۵۶۳ روشی را که دوستان او در برزیل بر علیه سرخپوستان اعمال نمودند اینچنین تشریح مینماید. آنچیتا/مقدس نوشت «برای این نوع از مردم تبلیغاتی بهتر از شمشیر و میله آهنی وجود ندارد، بدلیل اینکه در مورد مردم، بیش از هر چیز دیگری، *compelle eos intrare* باید مورد استفاده قرار گیرد.» او در اینجا از کتاب مقدس نقل قول میاورد، لوکاس چهاردهم ۲۳ - *compelle eos intrare* به معنای ناگزیر نمودن مردم به پذیرش، به پذیرش کلیسای مسیحی است.



«تبلیغات کلیساهای مسیحی در آفریقا»

کشیش یسوعیون گارسیا سیموز در اکتبر ۱۵۷۵ به رئیس خود در پرتقال نوشت که در آنگولا «تقریباً همه به این نتیجه دست یافته اند که تغییر این بربرها نه از طریق عشق، بلکه تنها توسط سرکوب و مبدل نمودن آنان به زیر دستی برای پرودگاران قابل حصول است». کشیش دیگری از میان کشیشان یسوعی، فرانسیسکو دی گوو آیا، نوشت که «این بربرهای وحشی را نمیتوان از طریق استفاده از اقناع به کیش تازه ای درآورد. در آنگولا با استفاده از خشونت قطعی میتوان به مسیحیت دست یافت».

در حاشیه لازم به ذکر است که این دیدگاه مبلغان مسیحی در سراسر جهان بود، البته به استثنای آن دسته از کشورهایی که از نظر نظامی به برتری دست نیافتند. در هند، برای مثال، کشیشان جهت متقاعد نمودن مردم برای پذیرفتن مسیحیت از همان شیوه های خشونتبار در آفریقا بهره برداری مینمودند.

سرکوب مذهبی هندیان، بوداییان و مسلمانان توسط کلیسای مسیحی، هنگامیکه مسیحیان یکبار در هندوستان به برتری نظامی دست یافتند، داستان بی نظیر است از خشونت، استبداد و نژاد پرستی. یکی از خوبترین مسیحیان، فرانسیسکو زاویر مقدس، که آرامگاه با شکوهش در کلیسای Bom Jesu در گوآ، هنوز هم بخوبی نگهداری شده است، جهت متقاعد نمودن ماهیگیران به دین مسیح، از روش بخصوصی که مورد علاقه اش بود استفاده میکرد. او هر که را به پذیرفتن کلیسای مسیحی تمایل نداشت به اعمال خشونت و مصادره حق ماهیگیری و تجارت تهدید مینمود، بعبارت دیگر از امرار و معاش محروم میشد.

این دیدگاه کشیشان به انسانهای سیاه پوست در آفریقا مشخصه تمام دوران تجارت برده و حتی دوران استعمار پس از آن است. نظرات نژاد پرستانه و رفتار مضمز کننده نسبت به مردم سیاه پوست گسترش و همراه با در هم شکسته شدن ساختار جامعه بخاطر تجارت برده تشدید و انسانها بطور فزاینده ای بی دفاع شدند.

در کنگو این امر ببار آوردنده نتایج غیر قابل پیش بینی شد. مبلغان و کشیشان در آغاز-ه هجوم پرتقالیها به کنگو و آنگولا از مانی/کنگو، پادشاه کنگو، دستمزد دریافت مینمودند، پاداشی بسیار خوب. با گذشت زمان و تلاشی جامعه پرتقالیها کنگو را به پذیرفتن تعداد زیادی مبلغ مذهبی ناگزیر نمودند. در پایان دهه ۱۷۰۰ پولی که برای پارازیت‌های مبلغ کافی باشد وجود نداشت. اما کشیشان تسلیم نشدند.

آنها سیستمی را بنیان نهادند که در آن از طریق تجارت برده مستقیماً پول دریافت میکردند. تمام تاجران برده برای هر زندانی که به کشتی حامل برده سوار میشدند به پرداخت «dopskatt» (مالیات غسل تعمید - مترجم) به کشیشان ناگزیر شدند. اسقف لوآندا برای هر زندانی یک مالیات غسل تعمید شخصی دریافت مینمود!

در نتیجه کشیشان در افزایش تجارت برده منافع شخصی خود را دنبال مینمودند. هر چه شمار برده گان فروخته شده بیشتر، دستمزد کشیشان بیشتر! در اینجا تصویری حقیقی از ماموریت مسیحیان در دست نیست. البته تمام این پارازیتها در جریان تماس خود با اروپا، همواره از حق مشروع خود دفاع نمودند. آنها با صحبت در مورد آفریقاییان بعنوان موجوداتی پست تر بیکی از منابع مهم طبقه اشراف برای گسترش نظریات نژادپرستانه مبدل شدند.

تا به اینجا ما در مورد کلیسای مسیحی بدون گذاردن تفاوت میان کاتولیکها و پروتستانها صحبت کردیم. در واقع ما عمدتاً به حوادثی اشاره نمودیم که در ارتباط با بخش کاتولیکها قرار دارد. اینچنین بوده است چرا که این کاتولیکهای پرتغالی بودند که ابتدا به آفریقا آمدند و اولین شکارچیان انسان هستند که ما خود را بر روی توصیف آنان متمرکز نموده ایم.

در واقع، هنگام صحبت در مورد نظرات نژادپرستانه کشیشان و رفتار مبلغان نسبت به آفریقاییان تفاوتی میان این دو بخش از کلیسای مسیحی وجود ندارد. دیدگاههای متفاوت در مورد روح، اختلاف میان کاتولیکها و پروتستانها را سبب گشته بود. بطور خلاصه اینچنین بود که کاتولیکها به مردم سیاه بعنوان انسانی عقب افتاده نگاه میکردند چرا که به دلایل بیولوژیکی نمیتوانستند مانند یک انسان «واقعی»، یک انسان سفید بشوند. از طرف دیگر پروتستانها تصور میکردند که سیاه پوستان روحی نداشتند و اینکه در واقع بیشتر شبیه حیواناتی بودند که به انسان میماندند.

در عمل میان این دو تفاوت چندانی وجود نداشت، کاتولیکها و پروتستانها با سیاه پوستان به شیوه ای بدتر از حیوانات خود رفتار مینمودند. اما سرمایه داری گاهی به منافع مختلف جامعه تن در میداد و مسئله روح یا عدم روح به یک هدف تعیین کننده در اقتصاد مبدل میشد. مسئله، هنگامیکه برده گان زنده را از کشتیهای حامل برده (گاهی صدها تن) بدلیل بیماری و یا سبک کردن کشتی به دریا پرتاب میکردند، این چنین بود. در پرونده های



حقوقی در مورد مخارج بیمه برای «بار» مسئله وجود روح میتوانست تعیین کننده باشد. مسئله تقریباً، بر اساس قرارداد بیمه، بشرح زیر بود.

اگر برده گان روحی نداشتند میتوانستند بعنوان هر نوع کالایی قلمداد شوند. زنده یا مرده اگر به دریا ریخته میشدند تفاوتی نمیکرد، تحمل ضرر و زیان بر عهده صاحب کشتی بود. اما اگر برده گانی دارای روح بودند بعنوان انسان قلمداد میشدند. اگر سوار بر کشتی میگردند در اینصورت ارزش انسانی آنان بسر رسیده و خسارتی از طرف بیمه پرداخت نمیشد. اما اگر زنده به دریا پرتاب میشدند این انسانها بودند که از دست رفته بودند و شامل دریافت خسارت از بیمه میشدند. دومی البته قتل بود اما با اینحال قانونی.

بطور خلاصه، اینچنین شد که هر دو، کاتولیکها و پروتستانهای سرمایه دار صاحب کشتی، بمنظور ناگزیر نمودن دادگاه به پذیرفتن شیوه نگاه کاتولیکها به سیاه پوستان بعنوان یک انسان «واقعی» - ه با روح مبارزه مینمودند. صاحبان کشتی، در صورت پذیرفته شدن موضعشان از جانب دادگاه، بخاطر سیاهانی که بقتل رسانده بودند بیمه دریافت میکردند. از طرف دیگر سرمایه داران صاحب شرکتهای بیمه، کاتولیک و پروتستان، در جهت متقاعد نمودن دادگاه که موضعی مبنی بر اینکه سیاه پوستان «حیواناتی شبیه انسان»-ه بدون روح بودند تلاش مینمودند چرا که در این صورت از پرداخت بیمه معاف میشدند!

کسی به آفریقاییان بقتل رسیده فکر نمیکرد، نه کاتولیکها، نه پروتستانهای سرمایه دار-ه صاحب کشتی و نه سرمایه داران صاحب شرکتهای بیمه و یا دستگاه قضایی در اروپای متمدن! توجه داشته باشید که این حوادث در دهه ۱۸۰۰ - ه اروپا رخ میداد! وضعیت آفریقاییان به اسارت و به بردگی کشیده شده که بدست نوکران اشراف اروپایی گرفتار میامدند اینچنین بود.

با اینحال این امور مانع از ستایش تجارت برده از جانب کشیشان نشد. در سال ۱۷۷۸ کشیشان پروتستان، توماس تامسون، در این مورد در جزوه ای با عنوان «تجارت برده برای برده گان سیاه نشان داده است که با اصول انسانی و قوانین مذهب و حیانی مطابق باشد» نوشت. تامسون یکی از اولین معلمان اروپاییها در ساحل طلا و از آنچه که میگذشت بخوبی آگاه بود. اینکه چه منافی داشت، برای هر فردی قابل تصور است.

دانستن مثالی در مورد اقدامات پروتستانهای مسیحی در آفریقا در دهه های ۱۶۰۰ با پی آمدهای ناشی از وضعیت آنزمان خالی از لطف نیست. سال ۱۶۵۲ کمپانی شرق آسیا-ی هلندی بمنظور تاسیس یک ایستگاه بازیابی در مسیر شرق دور تعدادی را در دماغه امید نیک در خشکی پیاده کرد. هدف آنان کشت سبزیجات و تهیه گوشت برای سرنشینان هلندی در آن مسیر بود. استعمارگران جدید همواره وارد میشدند و آن مستعمره کوچک در کنار کیپ تاون بتدریج به مستعمره ای از کشاورزان - ه خودکفای در حال - گسترش مبدل شد.

آنانی که نام خود را از هلندی به بوئر تغییر دادند بشدت مذهبی، تندرو و بخشی از کلیسای پروتستان هلند بودند.

بوئرها مسئله نیروی کار را از طریق به اسارت گرفتن قبایل آفریقایی بوشمان، ناما و دیگران، که در جریان گسترش کلنی با آنها برخورد نموده بودند حل کردند. بوئرها دارای تسلیحات مدرن، تفنگ و توپ بودند و در مورد استفاده از آنان بمنظور به زانو درآوردن آفریقاییان تردیدی به دل راه نمیدادند.

بوئرها حق به اسارت گرفتن مردم دیگر را از کتاب مقدس دریافت نموده بودند. بگفته کشاورزان، در داستانهای کتاب مقدس در مورد پسرهای حام همه بوئرها برای داشتن برده بعنوان نیروی کار از جانب خدا انتخاب شده بودند! روایت در مورد پسرهای حام در اولین کتاب موسی، فصل ۹، ۱۸ و پس از آن وجود دارد. حام که پسر نوح بود از روی اتفاق پدر خود را دید که مست و برهنه در چادرش خوابیده بود. نوح پس از بیدار شدن از خواب مستی و با خبر شدن از آنچه که رخ داده بود حام را توسط این آرزو که پسرانش به بردگی کشیده شوند نفرین نمود.

این روایت توسط بسیاری از مسیحیان در شرایط مختلف تاریخی بمنظور تشریح وجود بردگی یا بسادگی بمنظور تشریح وجود توده های انسانی که به تحمل یک زندگی پر از درد و رنج ناگزیر شدند مورد بهره برداری قرار گرفته است. آنها پسران حام بودند!

برای ما که به حقه بازیهای مذهبی اعتقادی نداریم روایت فوق غیر قابل قبول است. اما برای بوئرها با اعتقادات مذهبیشان این بدیهی بود که سیاهپوستان ارزش کمی داشتند، آنها از جانب خدا در آفریقا جای شده بودند برای اینکه به سفیدها هنگام ورود به آنجا خدمت کنند. سیاه در نماد رنگ کلیسای مسیحی از مدتها قبل (و هنوز باقی است) سمبلی بوده است برای: برو به جهنم، مرگ، گناهکار، خطا، نجاست، نابودی، زشتی و بسیاری از موارد منفی دیگر.

نگرش بوئرها نسبت به انسانها در مناطقی که با توپها و تفنگها تسخیر نموده بودند بدین طریق مشخص میشود. آنها بردگی را اینچنین توضیح دادند، «ما بمردم بدلیل دادن اجازه زندگی در کشورمان اجازه میدهیم که برایمان بعنوان جبران خسارات کار کنند». این نگرش با گذشت زمان در آفریقای جنوبی که اروپاییان در آنجا قدرت داشتند و در حال حاضر نیز در بسیاری از اماکن وجود دارند گسترش یافت.

در اواسط دهه ۱۸۰۰ انگلیسیها بردگی را در مستعمره کیپ ممنوع اعلام نمودند و بوئرها بخاطر شرایط به تغییر رفتار خود با سیاه پوستان ناگزیر گشتند. داشتن آنها بعنوان برده

دیگر امکان پذیر نبود اما استتمارشان ادامه یافت. در آزمان بمنظور مشروع جلوه دادن شکل جدیدی از بهره کشی به تنوریهای جدیدی نیاز بود.

بوئرها در کلیسای پروتستان هلندی بمنظور جدا کردن افراد سفید و سیاه از هم تبلیغ مینمودند، میگفتند که خداوند بمنظور جدا نگاه داشتن انسانهای سیاه و سفید آنانرا جداگانه درست کرد. اگر خدا میخواست که همه با هم زندگی کنند، آنها را از یک رنگ درست میکرد.

در جامعه سفید - ه آفریقای جنوبی از نظریه بوئرها حمایت شد و سرانجام بمنظور تقسیم کشور به یک بخش سفید و یک بخش سیاه جدا از هم، به اصلی مبدل گشت. بخش سیاه کشور مانند یک اردوگاه بزرگ که در آن جمعیت سیاه بعنوان انبار نیروی کار، که توسط جامعه سفید مورد بهره برداری قرار میگرفت، عمل مینمود. تعصب مسیحی قرون وسطی در خلال سالها تاثیر نابود کننده ای بر روی زندگی میلیونها و میلیونها انسان داشت.